

اسطوره‌ی ققنوس: آزادی و سیاست

روح‌الله قاسمی



Winslow Homer, The Life Line

(۱)

در جنگ ۱۲ روزه‌ی ایران و اسرائیل چندین گفتار، البته شاید اغلب متضاد (در عاملان و حاملان آن) اما در عمل با نتایج یکسان حضور پررنگی داشتند. نتایجی که اگر به آن و آثار آن نیندیشیم، البته به‌ضرورت در همین بحران، در وسط خود ماجرا، در میان همین مرگ، درد و رنج، آنچه که حاصل می‌شود، آنچه که تکرار می‌شود، آنچه که دوباره و چندباره بر سر مردم فرود می‌آید، ویرانی‌ای بس عظیم‌تر و فروپاشی‌ای بزرگ‌تر خواهد بود. اگر در همین بحبوحه‌ی مخاطره در مورد اندیشه‌های تقویم‌کننده‌ی وضعیت تأمل نکنیم، قطعاً گفتار «وضعیت استثنایی» و یا شرایط اضطراری که ساختارهای قدرت در زمان‌های جنگ برپا می‌کنند، دیگر فرصتی برای اندیشه باقی نخواهد گذاشت، نتیجه‌ی این فرایند چیزی جز بنیان‌افکن‌تر بودن بحران‌های بعدی نخواهد بود. بنابراین ضرورت دارد که در دل همین تلاطم به کارکردهای عملی این گفتارها اندیشید، گفتارهایی که در ظاهر توسط نیروهای سیاسی متضاد بر ساخت می‌شوند، اما با همدستی یکدیگر موقعیتی را می‌سازند که حتی مقوم وضعیت موجود است. با اندیشه در دل همین بحران است که می‌توان به بازاندیشی در چرایی این وضعیت و قفل‌شدگی آن پرداخت، با تأمل در مقوم‌های وضعیت که در پس هر موقعیت زمانی و مکانی متفاوت، رنگ و لعاب ملونی خواهند گرفت، می‌توان امید به بازآفرینی و یا گسست از وضعیت بی‌ناتوانی داشت.

(۲)

یکی از این گفتارها که صدای بلندی نیز داشت، مخالفت با جنگ و جنگ‌طلبی، البته به‌درستی، حتی از سوی منتقدان و مخالفان صریح ساختار حاکمیتی و اکثراً حول مفاهیم یا مضامینی چون «ایران»، «وطن» و «ملیت» است. موجی که در رسانه‌های رسمی از آن تعبیر به همبستگی ملی، انسجام و وحدت ملی شد و می‌شود. آنچه که در اغلب این حمایت‌ها و حتی در سطحی کلان‌تر در فضای عمومی می‌توان به‌عنوان محور اصلی این گفتار نام برد، تأکید بر «ایرانیّت» است. به‌سان تمام گفتارسازی‌ها، در این گفتار نیز رجوع به تاریخ یا تلاش برای روایت‌سازی خود از تاریخ به‌وضوح نمایان

است. یکی از مضامینی که در این بین بسیار شنیده/گفته شد، خروج ققنوس‌وار ایران از این وضعیت با ارجاع‌های متعدد به تاریخ است.

(۳)

«بین افسانه‌ی ققنوس و سرگذشت ایران، تشابهی می‌توان دید. ایران نیز چون آن مرغ شگفت بی‌همتا، بارها در آتش خود سوخته است و باز از خاکستر خویش زاینده شده. در این چند سال، همواره من این احساس را داشته‌ام که ایران بار دیگر یکی از آن دوران‌های زاینده‌گی در مرگ را می‌گذراند و در میان درد، می‌شکفت» (محمدعلی اسلامی ندوشن). ارجاع بسیار به نوشتار ندوشن و تعبیری چون «برخاستن از خاکستر خود»، «برخاستن ققنوس ایران» تلاش در مفصل‌بندی گفتمانی با هدف تقویت هویت ملی و حمایت از ایران را داشته‌اند. بدون ارزش‌داوری در مورد این دست از حمایت‌ها، آنچه که در اینجا می‌خواهم بر آن اشاره کنم، کارکرد عینی این شکل از گفتارسازی است؛ آن چیزی است که در عرصه‌ی عمل از این اسطوره‌ی ققنوس باقی خواهد ماند.

(۴)

در پس پشت تأکید بر اینکه همواره ایران باقی خواهد ماند، اینکه حتی اگر بسوزد از خاکستر خویش برمی‌خیزد، «بی‌عملی» نهفته است. اسطوره‌سازی از سرنوشت یک ملت، بدون اشاره بر چگونگی و یا مکانیسم آن، توسط کدام گروه‌ها و طبقات اجتماعی، با کدام هزینه‌ها، به انتخاب چه اشخاص و اقشاری و با کدام سازوکار عملی، پس از ارضای ذهن خسته و درمانده، تنها اثری که در عرصه‌ی عین دارد، بی‌تفاوتی است. آنچه که این گفتار بدن‌مند می‌کند، بی‌تفاوتی نسبت به وضعیت است، چرا؟ چون تاریخ نشان داده است که «ایران» حتی اگر خاکستر شود، از خاکستر خویش برمی‌خیزد، ایران «باقی» می‌ماند. و چه چیزی بهتر از این گفتار که ذهن جنگ‌زده و غم‌زده‌ی ما را تسکین می‌دهد. چه گفتاری بهتر از این اطمینان که «من» یا «ما» هرچه در این وضعیت انجام دهیم، تفاوتی نخواهد داشت. چرا؟ چون تاریخ نشان داده است که ایران ققنوس است و از پس هر ویرانی برخواهد خواست دوباره، آن هم با شکوه! این عمومیت

یافتگی مفهوم کلان و البته به تعبیری بی‌دروپیکر ملت، کارکردی جز بی‌تفاوتی نخواهد داشت.

(۵)

گفتار دیگری که البته توسط نیروهای سیاسی‌ای دیگرسان (اکثراً با نام برانداز) و حتی اغلب در جغرافیایی متفاوت نسبت به گفتار پیشین مفصل‌بندی شد/می‌شود، گفتار «تغییر از دریچه‌ی جنگ» است. اگرچه این گفتار در این چند سال عموماً از جغرافیایی فراتر از مرزهای ایران حمایت می‌شود، اما آثار آن را در این جنگ ۱۲ روزه بر بخشی از مردم داخل ایران دیده‌ایم. دال مرکزی این گفتار تأکید بر این موضوع است که تغییر در ساختار حکومت ایران امکان‌ناپذیر است و یا هزینه‌های بسیاری دارد، بنابراین می‌توان با استفاده از نیروی نظامی خارجی و با هزینه‌ی کم‌تر به تغییر و در نتیجه آزادی و یا دموکراسی دست یافت. در این جستار به استدلال در خصوص نادرستی این گفتار، در مورد این‌که جنگ‌ها حتی اگر تغییری حاصل شود که خود حصول تغییر محل شک است، برای مردم عادی چیزی جز ویرانی و تباهی به بار نخواهند آورد، نمی‌پردازم که نیاز به مطلبی جدا و زمان میسوطری دارد. اما آنچه که برای این نوشتار اهمیت دارد کارکرد این اندیشه بر بدن‌ها است. به مثابه گفتار پیشین، آنچه که این گفتار بر ساخت می‌کند، احساس انتظار، بی‌عملی و بی‌تفاوتی است. از آنجا که «من» یا «ما» توان ایجاد تغییر را نداریم، پس باید منتظر دست منجی‌ای از بیرون باشیم تا ما را نجات دهد، این احساس انتظار در عمل به چیزی جز «بی‌عملی» نخواهد انجامید.

(۶)

نوع دیگری از گفتارسازی در این بین وجود دارد که نتیجه‌ی یکسانی با دو گفتار پیشین دارد. تأکید بر اینکه مردم در شروع این جنگ نقشی نداشته‌اند، البته به‌درستی، و دست‌کم در کوتاه‌مدت در پایان آن هم نقشی نخواهند داشت، اثری که بر بدن‌ها دارد بی‌شبهت به همان اثر دوگفتار قبلی نیست. بدون اینکه به تاریخ این گزاره و تدقیق

در فرایند طولانی‌ای که به این جنگ ختم شده پیردازم، به کنش‌ها و واکنش‌های کنشگر-شبکه‌های متعدد این عرصه اعم از حکومت، مردم، ساختار اقتصادی و سیاسی جهانی و.... آنچه که در اینجا اهمیت دارد، اثر عینی آن بر عملکرد ما است. زمانی که احساس کنیم در فرایندی نقشی نداشته‌ایم، چه در کوتاه‌مدت و چه بدون فهم تاریخی از روندی که طی شده، دقیقاً در همان مسیر تولید احساس یا عواطف به تعبیر اسپینوزا وارد می‌شویم، احساسی که خروجی نهایی آن تعویق سیاست است. احساس بی‌مسئولیتی در کنار خود بی‌تفاوتی را به همراه دارد که نهایتاً در پس‌پشت آن اندوهی غم‌بار نهفته است. اندوهی که خود به تعلیق توان افراد می‌انجامد.

(۷)

اما کارکرد این گفتارها بر بدن‌ها، تن‌ها و ذهن‌ها دقیقاً چیست؟ احساس اندوه نهفته در بی‌عملی ناشی از این گفتارها چه عملکرد متعینی در وضعیت فعلی دارد؟ آنچه که این گفتارها برمی‌سازند، تعلیق «سیاست»، به تعبیری «اجتماع» و یا به معنای کلی «اندیشه» است. بی‌تفاوتی و بی‌عملی حاصل از این گفتارها، تنها «کُناتوس» [تمایل ذاتی چیزها به استمرار وجود] اسپینوزایی در سطح حفظ جان-آن هم بنابر غریزه در شرایط اضطرار- را به دنبال دارد. آنچه که مغفول می‌ماند تبدیل این کُناتوس به تغییر در عرصه‌ی زندگی است، به تغییر در مسیر آنچه که به نفع من است و نه زمام‌دار من. با دقت در مکانیسم عملکرد این گفتارها است که می‌توانیم همراه با اسپینوزا البته با تحریر دریابیم که چگونه امکان دارد انسان‌ها «چنان در راه بندگی‌شان بجنگند که گویی در راه رهایی‌شان است....».

(۸)

کارکرد دقیق این گفتارها، جلوگیری از تبدیل کُناتوس به سیاست است. سیاست زمانی اتفاق می‌افتد که هر کنشگر به زبان خود، برای خود و در جایگاه خود سخن بگوید. آنچه که این گفتارها تعلیق می‌کنند همان امکان یا فرصت سیاست‌ورزی است. بی‌تفاوتی، انتظار و در نهایت بی‌عملی مستتر در این گفتارها دقیقاً امکان سوژگی

سیاسی افراد را نشانه گرفته است. انسانی که سوژگی سیاسی خود را از دست داده، نهایتاً در جهت بندگی خود عمل می‌کند، آن هم با تلاش، اصرار و استمرار! در این فرایند دقیقاً همان چیزی تعلیق می‌شود که امکان‌رهایی ما را دربردارد. سیاست، امکان اجتماع‌سازی و در کل اندیشیدن در سایه‌ی وضعیت استثنایی حاصل از جنگ با کمک این گفتارها تعلیق می‌شود. هرآنچه که نیاز داریم تا از سلطه‌ی گفتار و وضعیت مسلط‌رهایی پیدا کنیم معلق، متوقف می‌شود و یا تاخیر می‌یابد. اندیشیدن، در اثنای همین تنش، ناآرامی، تلاطم و آشفتگی است که می‌تواند از تثبیت وضعیت استثنایی جلوگیری کند و شکافی در جهت سیاست‌ورزی ایجاد کند.